

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: روزآنلاین]

[تاریخ: ۲۸ مرداد ۱۳۹۲]

کیوان رحیمیان: از دیدار نوری زاد با خانواده ام حیرت کردم

کودکانی که به اتاق های ملاقات عادت کرده اند

فرشته قاضی

کیوان رحیمیان در نامه ای از زندان رجایی شهر نوشته است که شنیدن خبر دیدار محمد نوری زاد از خانواده و یادداشت وی خطاب به پسر برادرش، او را در بهت و حیرت فرو برده است.

آقای رحیمیان در این نامه که برای انتشار در اختیار "روز" قرار گرفته با برشمردن برخی تضییقات و محرومیت هایی که شهروندان بهایی در ایران با آن مواجه هستند نوشته: با همه محرومیت ها و تضییع حقوق، ما ترجیح می‌دهیم در ایران بمانیم. این ماندن نشانه چیست جز عشق به ایران و ایرانی؟

همزمان آرا حسامی، از بستگان فاران حسامی، همسر برادر آقای رحیمیان در مصاحبه با "روز" می‌گوید که سه عضو زندانی خانواده او همچنان از مرخصی و ملاقات حضوری محروم هستند و کودکان ۱۲ و ۴ ساله آنها در راه زندان های رجایی شهر و اوین بزرگ می‌شوند.

کیوان رحیمیان به اتفاق برادرش کامران رحیمیان در زندان رجایی شهر زندانی است و فاران حسامی، همسر کامران حسامی در بند زنان زندان اوین به سر می‌برد. آنها اساتید دانشگاه آنلاین بهاییان و متهم به "اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت ملی" و "عضویت در جامعه بهائیت" هستند. کیوان رحیمیان به ۵ سال حبس تعزیری و کامران رحیمیان و فاران حسامی هرکدام به ۴ سال حبس تعزیری محکوم شده اند.

آرا حسامی، دخترعموی فاران حسامی به "روز" می‌گوید: آرتین اکنون ۴ ساله شده اما با همان زبان کودکی شرایط را برای او توضیح داده اند و او درک کرده که پدر و مادرش به این زودی ها به خانه باز نمی‌گردند و باید به سالن های ملاقات زندان های اوین و رجایی شهر بسنده کند. او در این سالن های ملاقات بزرگ می‌شود و بیش از هر چیز اتوبوسی که او را به این دو زندان می‌برد تا پدر و مادرش را ببیند دوست دارد. ژینا هم ۱۲ سال دارد، مادر او بر اثر سرطان فوت کرده و او هم به سالن ملاقات رجایی شهر خو گرفته؛ جایی که می‌تواند دقایقی پدرش را ملاقات کند. این دو بچه همچنان با مادر بزرگ شان زندگی میکنند؛ مادر بزرگی که حالا دیگر برای نوه هایش هم پدری میکند و هم مادری، آن هم با اینکه خود مسن است و نیاز به استراحت و مراقبت دارد. مادر بزرگی که همسرش را اوایل انقلاب کشتند و بی‌خبر جنازه اش را دفن کردند.

خانم حسامی توضیح می‌دهد: متأسفانه به درخواست فاران و کامران هیچ جوابی ندادند. آنها درخواست کرده بودند که یکی در زندان بماند و دیگری را آزاد کنند تا کنار کودکش باشد و وقتی محکومیت یکی تمام شد دیگری را به زندان ببرند اما هیچ پاسخی ندادند. به کامران هم گفته اند حتی درخواست مرخصی هم ندهد. او به خاطر امتناع از پوشیدن لباس زندان موقع ملاقات، با ماموران درگیر شده بود، پس از آن همه حقوق او را سلب کرده اند. فاران اما خودش تقاضای مرخصی نمی‌کند. او احساس میکند که اگر چند روزی به مرخصی بیاید موقع بازگشت به زندان، آرتین از نظر روحی به هم خواهد ریخت و حالا که به وضعیت فعلی خو گرفته، بهتر است از نظر روحی او را به هم نریزد و آسیب بیشتری به بچه وارد نشود. من یک مادر هستم و می‌فهمم این فداکاری چقدر زجرآور است اما فعلاً هیچ کاری

از دست کسی برای تغییر این وضعیت ساخته نیست. کیوان هم که در همین شرایط کامران است و تاکنون با مرخصی او هم موافقت نشده است.

آرا حسامی درباره وضعیت روحی سه عضو زندانی خانواده اش میگوید: آنها خیلی قوی هستند، خیلی مثبت به همه چیز نگاه میکنند و حتی از درون زندان به خانواده روحیه و دلگرمی میدهند. میدانند برای چه این راه را انتخاب کرده اند و وجدان شان راضی است که اگر دارند سختی می کشند به خاطر هدف شان است که خدمت به هموطنان و کشورشان بوده. آنها هیچ جرمی مرتکب نشده اند و صرفاً به خاطر اعتقاداتشان در زندان هستند. در این میان کسانی که دم از حکومت اسلامی و شیوه علی می زنند چگونه میخواهند پاسخ دو کودکی را بدهند که بدون هیچ گناهی، کودکی شان در سالن های ملاقات زندان های اوین و رجایی شهر سپری می شود؟

او میگوید: فاران و کامران تاکنون تنها دو بار توانسته اند همدیگر را ملاقات کنند و از وضعیت همدیگر هم از طریق خانواده خبردار می شوند آن هم در سال ملاقات.

پیشتر خانم حسامی در مصاحبه ای با "روز" توضیح داده بود که فاران و کامران، تحصیلات شان را در کشور کانادا تمام کردند و برای خدمت به کشورشان به ایران بازگشتند. در حالیکه می توانستند در کانادا بمانند یا مثل خیلی از بهاییان دیگر اقامت بگیرند ولی نکردند و برگشتند ایران و اکنون پاسخ آنها زندان است. آنها مدرسان دانشگاه آنلاین بهایی بودند. فاران، رشته اش روانشناسی است و کتابی هم در همین زمینه منتشر کرده. تمام فعالیت های آنها در زمینه درس و آموزش بوده است.

فرهاد ثابتان، سخنگوی جامعه بهایی نیز در مصاحبه با روزگفته بود که دلیل بازداشت خانم حسامی و آقای رحیمیان صرفاً و بدون تردید این است که در موسسه آموزشی بهائیان تدریس میکردند. همزمان موسسه ای هم داشتند که زبان زندگی یعنی ارتباط بدون خشونت را آموزش میدادند، در زمینه رفع صلح آمیز دعواهای مردم و..

کیوان رحیمیان: چه می توانیم بکنیم؟

اخیراً محمد نوری زاد به دیدار خانواده این سه زندانی سیاسی یعنی ژینا و آرتین رحیمیان و مادر بزرگ آنها رفته است. او پس از این دیدار در یادداشتی با عنوان "بوسه بر پای یک بهایی کوچک" که در وب سایت شخصی اش منتشر شد، نوشته بود: پسرک چهارساله ی بهایی را نشاندم بر یک صندلی، و از جانب همه ی گردنفرانان شیعه، از او پوزش خواستم و بر پاهای کوچکش بوسه زدم. چشم در چشم او دوختم و با التماسی آمیخته به درد، از او خواستم که اگر می تواند به روی من شیعه آب دهان بیندازد و به صورتم سیلی بزند.

آقای نوری زاد، نویسنده و مستندساز و از منتقدان رهبر جمهوری اسلامی است که بعد از انتخابات جنجال برانگیز خرداد ۸۸ چند بار زندانی شده است. حالا کیوان رحیمیان از زندان رجایی شهر در نامه ای که برای انتشار در اختیار "روز" قرار گرفته نوشته است که خبر دیدار آقای نوری زاد با خانواده اش و همچنین یادداشت او را در سالن ملاقات زندان رجایی شهر شنیده و در بهت و حیرت فرو رفته است.

آقای رحیمیان در این نامه نوشته است: انتشار اخبار مربوط به آن دیدار و سئوالات دخترم ژینا را بارها شنیده ام مانند چرا من بابابزرگ ندارم؟ چرا پدر جون را کشته اند؟ چرا تو، عمو و زن عمو در زندان هستید؟ مگر بهایی بودن جرم است؟ چرا نگذاشتند دانشگاه بروید مگر درس خواندن و درس دادن و آموزش جرم است؟ مگر نمی شود با اعتقادات متفاوت کنار هم زندگی کرد و .. این سئوالات مرا به تامل واداشت و خاطراتی را برای من زنده کرد.

او سپس به ذکر خاطراتی از پدرش پرداخته: در دوران کودکی پدرم در اراک به دلیل نداشتن آب لوله کشی، او و برادرش مجبور بودند با کوزه از مسافتی دور، آب آشامیدنی بیآورند. او میگفت بارها وقتی به نزدیکی خانه می رسیدند تعدادی جوان و نوجوان با توهین های مذهبی به آنها، خاک در کوزه شان می ریختند و آنها مجبور می شدند کوزه را خالی کرده و مجدداً برای آوردن آب بروند. پدرم تعریف میکرد در ۸ سالگی برای خرید نان بیرون رفته بودم در بازگشت جوانی که شاگرد یک سلمانی بود مرا سگ بهایی خطاب کرد و من که خیلی ترسیده و رنجیده بودم به سرعت دور شدم. او تعریف میکرد که در سال دوم دبیرستان به واسطه یک دبیر ادبیات که دریچه جدیدی به جهان روی او باز کرده بود اکثر رمان ها و کتاب های داستان های کوتاه فارسی را میخواند و در یکی از کتاب های داستان رسول پرویزی مجدداً به کلمه سگ بهایی برخورد کرده است و بعد در یکی از آثار صادق هدایت، رمان سوشون

سیمین دانشور و بعدها در رمان باغ بلور محسن مخملباف همین کلمات را دیده و به تامل واداشته که افراد از چه رو چنین کلماتی را بر زبان جاری میکنند؟

آقای رحیمیان در این نامه به خوار و بار فروش محل شان اشاره میکند که: مادرم می گفت هر بار برای خرید خامه و سرشیر به او کاسه میدادم کاسه را با کاغذی می گرفت تا مبادا کاسه ای که دست من خورده را لمس کند. این مرد اما بعد از شهادت پدرم به شدت متأثر بود.

او سپس نوشته است: در آن زمان فکر میکردم این تفکر فحاشی به یک کودک یا نجس شمردن ما بهائیان از کجا نشأت می گیرد. بدون پاسخ دقیق به این سؤال فکر میکردم مردم و جامعه ما در حال تغییر هستند و مصداق هایی هم برای تایید این تغییر داشتم چند سال بعد محسن مخملباف در فیلم شب های زاینده رود و از زبان استادی مردم شناس میگوید جامعه هم مثل فرد تغییر میکند و این تاییدی بود بر پاسخ ذهنی من در آن زمان. پس از گفتگو با چند تن از هم بندیان و دوستانم در زندان و اطلاع از متن نامه ها این سؤال مجددا در ذهنم شکل گرفت و متوجه شدم رسوبات ذهنی به قول خانم کار ، دشمنی های اعتقادی، به قول جناب نوری زاد و کلمه بهایی به منزله یک توهین، به قول آقای علامه زاده هنوز وجود دارد.

آقای رحیمیان سپس به آنچه طی ۳۰ سال گذشته و بخصوص دو سه سال اخیر بر او و خانواده اش رفته، اشاره کرده و نوشته است: احساس تعجب و حیرت از آنچه در این سی سال و بخصوص دو سه سال اخیر بر من و خانواده ام گذشته تبدیل شده از یک سو به رضایت از اینکه بهانه ای شده ایم برای طرح موضوعی به این شکل و امیدواری از اینکه جامعه ایرانی در مسیر حرکت به سوی دموکراسی و ازادخواهی ، مساله بهائیان را طرح و برای حل آن تلاش کند. از طرف دیگر تبدیل شده است به افسوس و تاسف از اینکه من و تمام بهائیان در طی ۱۷۰ سالی که از پیدایش این آئین می گذرد علیرغم همه تلاشی که کرده ایم و شاید به میزان کافی نکرده ایم هنوز نتوانسته ایم آنطور که شایسته است افکار و اعتقادات خود را بیان کنیم، نتوانسته ایم به صورت منطقی هموطنان خود را اقناع کنیم که ما هم چون آنان خیرخواه این کشور و ساکنانش هستیم و و آرزویی جز رشد، تعالی و توسعه این مرز و بوم نداریم. و از اینکه در کشور ایران متولد شده ایم و ایرانی هستیم بر خود می بالیم و از اینکه چنین هموطنانی داریم شادمانیم و باور داریم آینده این کشور درخشان است و برای این آینده با تمام وجود می کوشیم. بخشی از آنان هم که منطقا این فکر را پذیرفته اند شاید هنوز در اعماق قلب شان به یقین نرسیده اند و تردید دارند.

کیوان رحیمیان افزوده است: در تاریخ ۱۷۰ ساله آیین بهایی، بهائیان در همه ادوار قاجاریه و پهلوی و جمهوری اسلامی بارها و بارها در معرض فشارها و تنگناهای شدیدی قرار گرفته اند. با بهائیان از جمله خود من و خانواده ام که پدرم را سال ۶۳ اعدام، اموال مان را مصادره و از ورود به دانشگاه منع کرده اند. در حالیکه از همان زمان، جوانان بهایی که به سربازی اعزام و حتی در جبهه شهید می شدند از ابتدایی ترین حقوق شهروندی که طبق ماده ۹۵۶ قانون مدنی، جزو حقوق ذاتی محسوب می شود و حتی خود فرد حق ندارد آن را از خود سلب کند، محروم هستیم.

او آنگاه پرسیده است: با وجود همه این فشارها و تضییع حقوق ما ترجیح میدهیم در ایران بمانیم و این ماندن نشانه چیست جز عشق به ایران و ایرانی؟ در همین جا از تمام مردم ایران زمین خواهش میکنم بگویند برای اینکه ذهن همه از رسوبات پاک و زلال شود، مهر جایگزین بغض، صلح جایگزین خشونت، عشق جایگزین کینه و آگاهی جایگزین جهل گردد و همه ما ایرانیان پاک نهاد برای ساختن ایران آباد، آزاد، شاد و مملو از عدالت تلاش کنیم چه می توانیم بکنیم؟

نامه کامران رحیمیان

کامران رحیمیان، برادر کیوان رحیمیان هم پیشتر در نامه ای خطاب به محمد نوری زاد نوشته بود: باور دارم اگر بتوانیم صرف نظر از آنچه فردی می گوید یا انجام می دهد هر لحظه با روح انسانی طرف مقابل مرتبط بمانیم امکان خشونت ورزی را از خودمان خواهیم گرفت. و این گام اول است برای ساختن دنیایی که آرزوی ما را داریم و فکر می کنم شما در این راه قدم بر می دارید و نشستن روبروی آرتین و مادرم جلوه ای است از پیمودن این راه، پس لطفا تبریک مرا بپذیرید.

او در این نامه که نسخه ای از آن نیز در اختیار "روز" قرار گرفته نوشته: آقای نوری زاد! از قول آرتین سئوالاتی را مطرح کردید و حدس می زنم نیت تان یافتن کلماتی برای بیان احساس احتمالی آرتین و شاید گوشزد مسئولیت به دیگران بوده است. آرزو دارم آرتین و همه ما احترام را شرط لازم هر ارتباطی بدانیم و بپذیریم اختلاف عقیده، تفاوت باور و حتی تضاد ذهنی منافع وجود دارد و هیچکدام نه مجوز بی احترامی است و نه لازمه اش. پس آرزو دارم بتوانیم یادبگیریم نظرات خود را صادقانه و در نهایت احترام ابراز کنیم.

کامران رحیمیان در نامه خود خطاب به آقای نوری زاد افزوده بود: آقای نوری زاد! آرتین را کودک بهایی نامیدید، آرزو دارم آرتین و همه کودکان صرف نظر از اینکه در چه خانواده ای و با چه اعتقادی بزرگ می شوند، فرصت یادگیری و کسب آگاهی بیابند و با تلاش برای کشف حقیقت، آگاهانه اعتقاد خود را انتخاب کنند تا عملشان معرف باورشان باشد. در مقابل آرتین زانو زدید و بر پایش بوسه، این را نهایت ابراز محبت و احترام نه به آرتین بلکه به روح پاک انسان دریافت کردم و همزمان آرزو دارم هیچ انسانی در مقابل انسانی دیگر از روی شرم زانو نزند، چه احترام به هر فرد را ناشی از روح انسانی اش می دانم که دقیقاً نقطه مشترک همه ماست و عزت و احترام هر دو طرف به یک اندازه مهم و باارزش است. از آرتین آب دهان انداختن و سیلی زدن طلب کردید، من این تقاضا را تلاش تان برای کاهش درد آرتین و اوج صداقت و مسئولیت پذیری تان شنیدم و همزمان آرزو دارم جسم هیچ انسانی بعنوان کالبد روح انسانی که جلوه ای از روح الهی است در معرض این تجربه قرار نگیرد.

محمد نوری زاد پس از دیدار یا ژینا و اریتن و مادر بزرگ شان در یادداشت خود نوشته بود: در آن خانه ی کوچک، گرچه جای پدر و مادر آرتین خالی بود، اما جای رهبر و مراجع صاحب نام و مسئولین روحانی و غیرروحانی ما خالی تر بود. و من، بجای همه ی آنانی که در آنجا نبودند، از آرتین پوزشخواهی کردم... امروز در آن خانه ی کوچک، احساس کردم از رهبر مسلمین جهان به خدا نزدیکترم. از همه ی مراجع شیعه فهیم تر و باتقواترم. از آقایان روحانی و خاتمی و هاشمی رفسنجانی و همه نمایندگان مجلس برترم. چرا؟ چون اطمینان دارم همه ی اینان در دل آرزو می کنند ایکاش جای من بودند. و شهادت این را داشتند که آشکارا و بی واهمه از شماتت خشک مغزان دینی، در آن خانه ی کوچک می بودند. اما چه جای درد که ترسی پنهانی، همه ی غیرت مندی اینان را بخاک آغشته. ترس از بی آبرویی. که مثلاً: ای امان، رهبر مسلمین جهان را ببین که به خانه ی یک بهایی رفته! رییس جمهور منتخب را ببین که از حقوق تباه شده ی بهاییان می گوید! نمایندگان مجلس را ببین که برای دلجویی از آرتین این بهایی کوچک، و برای استجابتِ دعاهاى خود دست به پاهای بهشتی او می ساینند.

آقای نوری زاد نوشته بود: آرتین، این بهایی کوچک، عکس پدر بزرگش را نشان من داد. پدر بزرگی که سالها پیش به حکم دستگاههای اسلامی ما و احتمالاً بجرم جاسوسی اعدام شده است. کجایند صاحب نامان شیعه ی دوازده امامی ما تا عدل را در مقیاس علوی اش تماشا کنند و از تناول یک لذت مستمر در پوست ننگجند؟ خانه ی کوچک که می گویم یعنی همین! مادر بزرگی با نوه اش. و مابقی؟ یا اعدام یا زندان.

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]